

چاندوی

روزگار گلستان ۱۵

پری‌های میهمانی ۱

پری پری کیک



نویسنده: دیزی مدوز
تصویرگر: جورجی ریپر
مترجم: شادی دبیری



کتاب‌های زعفرانی



۹ غافلگیری در روز تولد

۲۱ بازی‌ها و سرگرمی‌ها

۲۷ جلوی دزد را بگیرید!

۳۱ مشکل پیچیده

۳۷ راه حل چسبناک

۴۳ کیک جادویی پُر رمز و راز



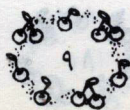
خافگیبری ۱۱ ۱۹۱ تولد



کریستی تیت که چشم‌هایش از شادی برق می‌زد، با خوشحالی گفت: «مطمئنم که جشن تولد فوق‌العاده‌ای می‌شود.»

خانم تیت از آن طرف میز صبحانه لبخندی زد و گفت: «بله، ولی فقط نیم‌ساعت است که بیدار شده‌ای! چطور چنین چیزی را فهمیدی؟»

کریستی جواب داد: «می‌دانم. به این همه کارت تبریک تولد که دوست‌هایم برایم فرستاده‌اند، نگاه کن! امروز عصر هم که جشن



تولد است. از همه بهتر این که ریچل قرار است تمام هفته را پیش ما بماند.»

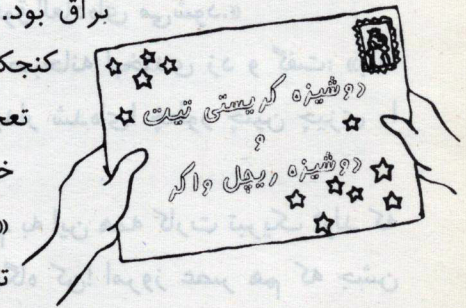


بعد به ریچل که کنارش نشسته بود لبخند زد. قرار بود دخترها تمام تعطیلات عید پاک را با هم باشند. آن‌ها تعطیلات سال گذشته با هم بودند و کلی ماجرای جادویی برای‌شان پیش آمد. اوّل به هفت پری رنگین‌کمان کمک کردند تا به سرزمین پریان برگردند. بعد به

پری‌های آب و هوا کمک کردند تا جلوی جک فراست بدجنس را بگیرند؛ چون حسابی آب و هوا را قر و قاطی کرده بود.

دخترها صبحانه‌شان را که تمام کردند، رفتند تا لباس‌شان را عوض کنند. وسط راه پله، ریچل که پشت سر کریستی بود، چشمش به پاکت‌نامه‌ی دیگری افتاد که گوشه‌اش از صندوق نامه‌ها بیرون زده بود. دوید و آن را برداشت. پاکت بسیار زیبایی به رنگ طلایی براق بود. کمی هم سنگین بود. ریچل با کنجکاو روی پاکت را خواند و از تعجب نفسش بند آمد. روی آن با خط بسیار زیبایی نوشته شده بود:

«برسد به دست دوشیزه کریستی تیت و دوشیزه ریچل و اگر...»



ریچل محکم پلک‌هایش را به هم فشار داد تا مطمئن شود

درست می‌بیند. یک کارت برای او و کریستی؟ با تعجب و به سرعت پله‌ها را دو تا یکی کرد و بالا رفت. خط را نمی‌شناخت؛ پس نامه از طرف مادر و پدرش نبود. اما چه کسی جز آن‌ها خبر داشت که او و کریستی با هم‌اند؟ به سرعت داخل اتاق شد و گفت: «این‌جا را ببین! یک کارت دیگر رسیده که مال هر دوی ماست.»

